

بررسی تحلیلی خاستگاه صهیونیسم فرهنگی و صهیونیسم سیاسی

محمدحسین طاهری آکردی / استادیار گروه ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی* Taheri-akerdi@iki.ac.ir
حسن دین‌پناه / دانش‌پژوه دکتری ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی* hasandinpanah@gmail.com
دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۱۸ - پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۲۹

چکیده

صهیونیسم، اندیشه‌ای است که از سال ۷۰ میلادی ریشه در یهودیت داشته و تا قرن ۱۹ به صورت فرهنگی مطرح بوده است. پس از آن به صورت سیاسی در جهان غرب ظاهر شده است. تحلیل دقیق صهیونیسم سیاسی، بیانگر این است که به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را با صهیونیسم فرهنگی مرتبط دانست. مهم‌ترین گام در فرمول‌بندی صهیونیسم فرهنگی این است که استقلال سیاسی، بنای معبد و بازگشت به فلسطین، باید به دست خود ماسیح و پس از ظهور او صورت گیرد. در حالی که صهیونیسم سیاسی، به صورت گام به گام در تلاش است تا این دستورالعمل پروتستان‌های پیوریتان را، که همه این امور باید پیش از بازگشت مجدد مسیح محقق شود، اجرایی کند. این تحقیق در تلاش است تا با رویکردی تحلیلی، ریشه‌ها و خاستگاه‌های صهیونیسم فرهنگی و سیاسی و عدم همسویی آن دو را بیان کند. واقعیت این است که صهیونیسم فرهنگی ریشه در خود یهودیت دارد، اما صهیونیسم سیاسی ریشه در تفکر یهودیت ناسیونالیسم و در فرقه مسیحی پیوریتان انگلستان و آمریکا دارد.

کلیدواژه‌ها: یهودیت، صهیونیسم، صهیونیسم فرهنگی، صهیونیسم دینی، صهیونیسم سیاسی، صهیونیسم مسیحی، پروتستان پیوریتان.

«صهیونیسم» عنوان جنبشی است که طرفدار بازگشت یهودیان به سرزمین تاریخی و مادری خود، فلسطین و ایجاد دوباره حاکمیت یهود در آن سرزمین است (سایزر، ۱۳۸۶، ص ۴۱). هرچند اصطلاح «صهیونیسم» را *اناتان بیرن‌بام* (Nathan Birnbaum) در سال ۱۸۹۲ وضع کرد (همان، ص ۳۶)، اما پیش از وی، در سنت دینی یهود، چنین مفهومی وجود داشته است (صفاتاج، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۸۴۳).

بنی اسرائیل تقریباً از حدود سال ۱۴۰۰ ق.م تا سال ۷۰ میلادی در سرزمین فلسطین سکونت داشتند. در این مدت، فراز و فرودهای بسیاری را سپری کردند. گاهی در اوج عظمت بودند، مانند دوران حضرت داوود، که مرکزیت حکومت و تخت سلطنتی او بر فراز کوه صهیون قرار داشت و یا دوران حضرت سلیمان علیه السلام، که معبد بزرگ اورشلیم را در طول هفت سال بنا کرد. گاهی هم در نهایت رنج بودند. مانند سال‌های پس از ۵۸۶ ق.م، که با حمله نبوکدنصر، پادشاه بابل به اورشلیم و تخریب معبد بزرگ آن، یهودیان استقلال سیاسی را از دست داده و به تبعید و اسارت رفتند (اسارت بابلی). ولی با فتح بابل در سال ۵۳۸ ق.م به دست کوروش هخامنشی، یهودیان به فرمان وی اجازه یافتند به سرزمین خود بازگردند. آنان پس از بازگشت، معبد سلیمان را در سال ۵۱۶ ق.م بازسازی کردند (اپستاین، ۱۳۸۵، ص ۳۲-۳۶ و ۹۲-۹۴؛ شولتز، بی تا، ص ۲۱۰-۲۲۷). آنچه که ایمان یهودیان را تقویت و آنان را به زندگی امیدوار می‌کرد، پیشگویی‌های انبیاء بود. *اشعیا*، تبعید به بابل (اشعیا، ۶: ۳۹) و نیز بازگشت دوباره به سرزمین اورشلیم توسط کوروش را پیشگویی کرده بود (همان، ص ۲۸ و ۴۴).

در سال ۳۳۲ ق.م، اورشلیم از سلطه ایران خارج و به دست اسکندر مقدونی، جزئی از امپراطوری قدرتمند یونانی شد. از این پس، فرهنگ و آداب یونانی در میان یهودیان رواج یافت. در حدود سال ۱۶۸ ق.م، به دستور آنتیوخس و به دست سلوکی‌های سوری‌ای، معبد اورشلیم تبدیل به معبد یونانی شد. مجسمه زئوس، خدای یونانی، در آنجا نصب و یهودیان مجبور به پرستش بت‌ها شدند. یهودای مکابی و چهار برادرش (سلسله مکابیان)، که به فرهنگ دین یهود پایبند بودند، در مقابل سلوکی‌های یونانی قیام کردند و پیروز شدند. غلبه و آزادی سیاسی یهودیان بر یونانیان، هشتاد سال، یعنی از ۱۴۳ تا ۶۳ ق.م طول کشید، تا اینکه در سال ۶۳ ق.م اورشلیم، به تصرف و سلطه رومیان درآمد. در همین زمان، که یهودیت به لحاظ سیاسی متزلزل و تحت حاکمیت رومیان بود، اندیشه ظهور ماشیح (مسیح)، که یهودیان را از درد و رنج رها کند، قوت می‌گیرد. حضرت عیسی علیه السلام هم در همین دوران متولد شد (ویور، ۱۳۸۱، ص ۶۲-۶۳).

در این دوران، یهودیان با حکومت رومیان مخالفت کردند تا اینکه در سال ۶۶ ق.م، دست به شورش و قیام زدند. این شورش‌ها ادامه داشت تا اینکه وسپاسیان، از سرداران نرون، قیصر روم، در سال ۶۶ میلادی مأمور به قتل عام یهودیان و تخریب معبد اورشلیم شد. با مرگ نرون، وسپاسیان امپراتور شد. فرزندش تیتوس در ۷۰ میلادی اورشلیم را ویران کرد. از این رو، دوره آوارگی بزرگ یهودیان از آن سال شروع و یهودیان در سراسر عالم پراکنده شدند. نتیجه اینکه اولین بار حضرت موسی، بنی اسرائیل را از اسارت و ستم فرعون مصر، به سرزمین موعود هدایت کرد. حضرت موسی صرفاً کنعان را دید، و ورود و تصرف سرزمین موعود به رهبری یوشع، وصی موسی بود (اپستاین، ۱۳۸۵، ص ۱۰ و ۳۲). بار دوم، کوروش یهودیان را به ارض موعود برگرداند، و از سال ۷۰ میلادی تا به الآن، یهودیان در انتظار ظهور ماشیح هستند تا دولت مسیحایی خود را در سرزمین صهیون، برای سومین بار در آخرالزمان برپا کنند و یهودیان را در آن سرزمین موعود وارد نمایند (مسیری، ۱۳۷۴، دیباچه، ص هشت).

مشهورترین تقسیم صهیونیسم، طبقه‌بندی آن به دو بخش «صهیونیسم فرهنگی» و «صهیونیسم سیاسی» است. این نوشتار درصدد بررسی و تبیین این دو مفهوم در جهان غرب است. وقتی به آثار مربوط به چنین موضوعی مراجعه می‌شود، بسیاری از آثار این دو مفهوم را خلط یا خبط کرده‌اند و ریشه تاریخی صهیونیسم سیاسی و اندیشه‌های آن را به صهیونیسم فرهنگی، که همان تفکر مذهبی و دینی یهودیت است، رسانده‌اند.

به نظر می‌رسد، نوشتار مستقل برای تبیین این مسئله ضرورت دارد که آیا واقعاً صهیونیسم فرهنگی و صهیونیسم سیاسی، ریشه در یک دین دارند، یا اینکه مربوط به دو مکتب مستقل هستند؟ اگر مرتبط به دو مکتب مستقل هستند، صهیونیسم سیاسی، وابسته به کدام تفکر در غرب است؟ تفاوت این دو چیست؟ شواهد و منابع، حاکی از این است که مفهوم اول، صهیونیسمی است که ریشه در خود آیین یهودیت دارد و دیگری، صهیونیسمی است که نقشه راه و در اندیشه‌های مسیحیت پروتستان پیوریتان در آن مشاهده می‌شود. برای پاسخ به این پرسش‌ها، ضمن منشأیابی صهیونیسم فرهنگی و سیاسی، به تحلیل و مقایسه آن دو خواهیم پرداخت.

صهیونیسم فرهنگی و دینی

با وجود اینکه ریشه‌های «صهیونیسم فرهنگی» در اندیشه صهیونیست‌های پیش از هر متصل، همچون

موسی هس و دیگران یافت می‌شد، ولی این اصطلاح، دقیقاً مربوط به اندیشه آحاد هُعام (Ahad Ha'am)، (نام مستعار آشر گینزبرگ (Asher Ginzberg))، نویسنده برجسته یهودی روسی (۱۹۲۷-۱۸۵۶) بود. هدف هُعام، نه ایجاد یک دولت ملی، بلکه ایجاد یک مرکز فرهنگی - ملی یهودی، برای یهودیانی بود که در اقصا نقاط دنیا پراکنده بودند (مدوف و واکسمن، ۲۰۰۹، ص ۶۰ و ۸۳). به عقیده او، با تأسیس مرکز فکری و معنوی، روح یهودیت به تمام جوامع پراکنده قوم یهود خواهد رفت و وحدتشان حفظ خواهد شد (ایوانف، ۱۳۵۳، ص ۸۲).

همچنین با وجود اینکه جنبش «صهیونیسم دینی» در قرن نوزدهم میلادی توسط حاخام زیفی هیرش کالیشر (Zvi Hirsch Kalischer) (۱۷۹۵-۱۸۷۴) و دیگران پدیدار شد، اما اصول اساسی آن، در قرن ۱۳ میلادی در آراء حاخام یهودی موشه بن‌نحمان (۱۲۷۰-۱۱۹۴م)، ملقب به «رُمان» قابل ردیابی است. در واقع صهیونیسم دینی، زاییده پیشگویی‌ها و اسطوره‌های دینی یهود و ثمره نوشته‌های بسیاری از حاخام‌های یهود است (مدوف و واکسمن، ۲۰۰۹، ص ۱۶۶؛ ماضی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۷).

دو اصطلاح «صهیونیسم فرهنگی» و «صهیونیسم دینی»، هرچند توسط حاخام‌های متعدد، با اندیشه‌های مختلف و مستقل بیان شده‌اند، اما مقصود آنها از «صهیونیسم»، همان صهیونیسم به معنای سنتی آن است؛ همان صهیونیسمی که در داخل و کنج «گتوها» (Ghetto)، اقامت‌گاه‌های یهودیان در جوامع اروپایی که جدای از ملت‌های دیگر می‌زیستند (ماضی، ۱۳۸۱، ص ۶۱-۶۲)، یا محله‌های یهودی‌نشین رایج بود (مسیری، ۱۳۷۴، دیباچه، ص ۱۱ و ۱۴).

خاستگاه صهیونیسم فرهنگی و دینی

طایفه‌داران صهیونیسم فرهنگی و دینی، به شدت مخالف «صهیونیسم سیاسی» و منتقد طرح هر متصل و اندیشه‌های او بوده‌اند؛ زیرا به باور آنان، طرح صهیونیستی ضرورتاً بایستی طرح احیای دین و فرهنگ یهودیت باشد. از این رو، این گروه هیچ اندیشه سیاسی یا اقتصادی مستقل نداشتند (مسیری، ۱۳۸۲، ج ۶، ص ۳۱۹-۳۲۴). هدف هُعام و کالیشر، باززایی گتوها از آن وضع خفت‌بار، از طریق ایجاد یک مرکز فرهنگی و روحانی در فلسطین قدیم بود؛ جایی که یهودیان می‌توانستند کشت و زرع بیاموزند، کار کنند، اعتماد به نفس و حرمت خود را به دست آورند و.. (موشه، ۱۳۵۹، ص ۲۹).

به باور این گروه «صهیونیسم»، به مکتبی گویند که معتقد است در آخرالزمان شخصی از نسل پادشاه داوود (ملقب به فرزند داوود)، دولت یهودی- مسیحایی خود را در تپه صهیون (اورشلیم) برقرار

می‌کند. به باور آنان، پیش از ظهور نباید به سرزمین موعود برویم، بلکه ماشیح پس از ظهور، نخست شهر مقدس اورشلیم و نیز معبد آن را، که به خاطر گناهان ما خراب شد، از نو بنا می‌کند. سپس، پراکنندگان اسرائیل را که به خاطر گناهان، در نقاط مختلف جهان به غربت رفتند، گرد هم می‌آورد. حتی علمای یهود بر این نظرند که استقلال سیاسی نیز در دوران ماشیح است. سموئیل، از حکمای تلمودی قدیم می‌گفت: «تفاوت عصر مسیحا با زمان حاضر آزادی سیاسی آن خواهد بود» (کریستون، ۱۳۷۷، ص ۶۷). از این رو، برای رهایی از بدبختی‌ها و مشقت‌ها، باید صبر کرده و خدمت دولت‌ها کرده تا ماشیح ظهور کند که در دوران او، دیگر ملت اسرائیل زیر دست هیچ دولت بیگانه‌ای نخواهد بود (کهن، ۱۳۵۰، ص ۳۵۲ و ۳۶۰-۳۶۱).

مراحل بازگشت عزت، سستی یهود از صهیونیسم، به ترتیب عبارتند از: تبعید- انتظار- بازگشت ماشیح- بنای مجدد اورشلیم و معبد بزرگ آن به دست وی- بازگشت تبعیدیان- تشکیل دولت مستقل. شریعت یهودی یا *هالاخا*، از دین‌داران می‌خواهد تا در همان مکان‌های تبعید به انتظار ماشیح بمانند. این امر در واقع اطاعت از خداوند به حساب می‌آید (کهن، ۱۳۵۰؛ مسیری، ۱۳۷۴، ص ۴۶).

از نگاه آنان، بازگشت به فلسطین، تحقق ناگهانی آن در میان معجزات و شگفتی‌ها از طریق دخالت مستقیم خداوند است (اپستاین، ۱۳۸۵، ص ۳۷۳). حتی مواردی از بازگشت هم که در تاریخ یهود مشاهده می‌شود، انگیزه فرهنگی و دینی است، نه سیاسی. برای نمونه، در سال‌های آوارگی یهودیان، سنت زیارت سرزمین مقدس پابرجا بود، یا برخی صهیونیست‌های دینی، مردم را به وطن‌گزینی در فلسطین ترغیب می‌کردند؛ زیرا سکونت در فلسطین را یک فریضه دینی و یکی از واجبات ۶۱۳ گانه می‌دانستند که راه را برای ظهور مسیح نجات‌بخش آماده می‌کند (ماضی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۷). یا اینکه در قرن ۱۵ میلادی، برخی از پرهیزکاران یهودی به سبب آزار از سلاطین کاتولیک اسپانیا و پرتغال، و نیز در قرن ۱۹ گروه «عشاق صهیون» در فلسطین مستقر می‌شدند، و به مذهب خود ادامه می‌دادند. این مهاجران، امور زندگی‌شان را از طریق صدقه‌هایی می‌گذراندند که ثروتمندان یهودی از غرب و نقاط دیگر جهان برای مجاوران معبد می‌فرستادند. اینان به دنبال پاداش اخروی بودند، نه منافع دنیوی. هیچ‌یک از این موارد، درصدد ایجاد یک حکومت سیاسی با هر نوع استیلا بر فلسطین نبودند. این کار آنان، هیچ ارتباطی با شهرک‌سازی صهیونیستی نداشت (گارودی، ۱۳۶۴، ص ۱۱-۱۲؛ ژیلبرت و کلاپرن، ۱۳۵۴، ج ۳، ص ۱۵۴-۱۵۵؛ مسیری، ۱۳۷۴، مقدمه، ص ۸).

علاوه بر این، شیوه بازگشت به سرزمین موعود را نیز خداوند تعیین می‌کند. این کار به دست بشر انجام‌پذیر نیست (جریس، ۱۹۷۷، ص ۷۲). از این رو، یهودیت حاخامی ارتدوکسی (سنت‌گرا)، تلاش صهیونیست‌ها برای بازگشت دسته‌جمعی به فلسطین را نوعی بدعت‌گزاری و حرام می‌داند (آونری، ۱۹۸۱، ص ۱۴۷). تفکر ظهور ماشیح و امید به آن، همواره در یهودیت بوده است. زمانی که رنج‌ها و بدبختی‌های ملت یهود شدت می‌یافت، یا ظلم و تجاوز دولت‌های مسلط، مانند دولت روم بر یهود، غیرقابل تحمل می‌شد، یهودیان به پیشگویی‌های کتاب مقدس درباره ظهور ماشیح توجه بیشتری می‌کردند. از این رو، آنان در طول تاریخ، موعودهای دروغین بسیاری داشتند. مانند شمعون بارکوخوا (Bar Kokhva)، رهبر شورش یهودیان بر ضد رومیان در یک قرن بعد از خرابی دوم معبد که ادعا کرد: من ماشیح هستم. ربی عقبیوا، معلم بزرگ و صاحب نفوذ قوم. آیه «ستاره‌ای از یعقوب طلوع خواهد کرد» (سفر اعداد، ۲۴: ۱۷) را در شأن او تفسیر می‌نمود و به مردم می‌گفت: «او همان پادشاه ماشیح است» (کهن، ۱۳۵۰، ص ۳۵۴). معاصران ربانی عقبیوا، او را سرزنش و بارکوخوا را شاید یا «بارکوزبا» (زاده دروغ) معرفی کردند (کرینتون، ۱۳۷۷، ص ۶۱-۶۲). دانشمندان یهود، برای اینکه از ادعای موعودهای دروغین جلوگیری کنند، بعدها در قرون وسطا، توقیت (تعیین تاریخ برای ظهور ماشیح) را حرام کرده، آمدن مسیحا را به کارهای نیک مردم مشروط کردند؛ زیرا این پیش‌گویی‌ها و محاسبه تاریخ ظهور، امیدهایی در دل مردم پدید می‌آورد، و زمانی که این امیدها به حقیقت منتهی نمی‌شد، مردم ناامید می‌شدند (کهن، ۱۳۵۰، ص ۳۵۶؛ کرینتون، ۱۳۷۷، ص ۷۱).

صهیونیسم سیاسی

صهیونیسم سیاسی، روشی بود که نخستین بار در قرن ۱۹ توسط تئودور هرتزل (Theodor Herzl) (۱۸۶۰-۱۹۰۴م)، که قیافه و حالت «موسی» جدید به خود گرفت (ایوانف، ۱۳۵۳، ص ۸۳)، مطرح شد. طلایه‌داران این جنبش در یهودیت، به نام «ملی‌گرایان» معروفند، و هدف اصلی آنان، دستیابی به اهداف و آرمان صهیونیسم و تأسیس یک دولت ملی برای جامعه یهودیان در فلسطین بود (مدوف و واکسمن، ۲۰۰۹، ص ۶۱؛ وولف، ۲۰۰۶، ص ۲۱۱۰-۲۱۱۱؛ المسیری، ۱۳۷۴، ص ۵۴-۶۳). این جنبش، در سال ۱۸۹۷ در شهر بال (bale) سوئیس، برای اولین بار به تشکیل گردهمایی با عنوان «سازمان جهانی صهیونیست‌ها» اقدام کرد. مأموریت این سازمان، که تا سال ۱۹۰۳ سالی یک‌بار و پس از آن دو سال یک‌بار برگزار می‌شد، تأسیس «دولت صهیونیست‌ها» برای رهایی همه یهودیان جهان بود.

ریاست آن به هر متصل داده شد. اولین اختلاف در ۱۹۰۳، بر سر محل تشکیل این دولت شکل گرفت (ایوانف، ۱۳۵۳، ص ۱۴-۱۵). برخی صهیونیست‌های یهودی، مانند لئون پینسکر (Leon Pinsker)، با انتخاب فلسطین مخالف بودند؛ زیرا عقیده داشتند باید زمینی انتخاب شود که خالی از سکنه بوده و بدون خشونت به آن دست یابیم (نویه‌ض، ۱۳۷۳، ص ۸۹). به عقیده او، قدس الاقداس ما اعتقاد به خدا و کتاب مقدس است که در واقع همین‌ها بودند که وطن دیرین ما را به ارض مقدس بدل ساختند، نه اردن و اورشلیم. از این رو، لازم نیست حتماً در سرزمین قبلی خود اقامت کنیم، بلکه هر قطعه زمینی که به ما بدهید، قدس الاقداس خویش را به آنجا خواهیم برد. از این رو، طرحی با عنوان «دولت جدید فلسطین در اوگاندا یا آرژانتین یا کنبا» مطرح شد. با وجود این، بیشتر صهیونیست‌های انگلستان، مانند سامنل مونت‌اگو عضو مجلس عوام انگلستان، هر متصل، حاییم وایزمن (پدر دوم صهیونیسم)، رهبر گروه هواخواه انگلستان، اعتنایی به عقیده آنان نکردند و طرفدار استعمار فلسطین بودند. دو سال بعد، در هفتمین کنگره یعنی در ۱۹۰۵م، غلبه و پیروزی از آن گروهی شد که در محافل حاکمه انگلیس مشغول بودند و مدت‌ها چشم بر فلسطین دوخته بودند. به این ترتیب، در این کنگره رأی بر استقرار کشور یهود در فلسطین داده شد (ایوانف، ۱۳۵۳، ص ۸۳-۸۶؛ نیکیتینا، ۱۳۵۲، ص ۳۱-۳۲).

خاستگاه صهیونیسم سیاسی

از مؤثرترین عامل شکل‌گیری ملی‌گرایی یهودی در نیمه قرن ۱۹م، اندیشه صهیونیسم مسیحی (پیوریتان‌ها) و تلاش‌های شبانه‌روزی آنان بوده است؛ زیرا اندیشه بازگشت یهود به فلسطین، طی دو قرن پیش از شکل‌گیری ملی‌گرایی یهودی، اولین بار در میان پیوریتان‌ها مطرح بود. همان‌گونه که شرح آن می‌آید، پیوریتان‌ها از باب مقدمه ظهور مجدد مسیح، نیازمند هیکل سلیمان و دولت یهودی بودند. از این رو، با نفوذ در سیاست، این طرح را به طور جدی دنبال می‌کردند. بعدها ملی‌گرایان یهودی، مانند موسی هس (Moses Hess) (۱۸۱۲-۱۸۷۵)، در کتاب *رم و اورشلیم* و *هیرش کالیشر اهل تورن* (Hirsch Kalisher of Thorn) در آلمان (۱۸۷۷-۱۷۸۵) در دریشات صهیون (Derishath Zion) مطرح کردند که تنها راه نجات یهودیت، اقامت یهودیان در سرزمین آباء و اجدادی خود است. *هیرش کالیشر*، برای نخستین بار مطرح کرد که بازگشت یهودیان در فلسطین، نخستین گام به سوی عصر ظهور ماشیح است. این امر باید از سوی حکومت‌های علاقمند و کمک یهودیان ثروتمند انجام گیرد. از این رو، او طرحی برای مهاجرنشین‌های یهودی پیشنهاد کرد که هم حمایت ملی‌گرایان یهودی پس از خود را به

دنبال داشت و هم توجه و علاقه اولیفانت و شافتسبری از صهیونیسم‌های مسیحی را جلب کرد (ایستاین، ۱۳۸۵، ص ۳۷۲-۳۷۴؛ کریستون، ۱۳۷۷، ص ۱۶۵-۱۶۷).

با وجود اینکه مسئله بازگشت، دغدغه اصلی پیوریتان‌ها بود و در این زمینه تلاش‌های زیادی کردند، صهیونیسم سیاسی به نام ملی‌گرایان یهودی، به‌ویژه هرتصل ثبت شد؛ زیرا مواد و عناصر اصلی صهیونیسم مسیحی، یهودیان بودند و خواسته اصلی صهیونیست‌های مسیحی این بود که از دل یهود، باید جوششی برای بازگشت به فلسطین ایجاد شود. به همین سبب، وقتی ملی‌گرایان موفقیت به دست آوردند، صهیونیست‌های مسیحی به پشتیبانی جدی از آنان پرداختند. اینکه هرتصل و دیگران به راحتی طرح خود را در همه جا مطرح می‌کردند، و یا کنگره بر پا می‌کردند و از سوی حکومت‌های بزرگ، منعی یا برخوردی با آنها صورت نمی‌گرفت، بیانگر این است که از سوی قدرت‌های بزرگ پشتیبانی و حمایت می‌شدند.

شاهد مدعا، دیدار و ملاقات ویلیام هکسر (William Hechler) از صهیونیست‌های مسیحی وابسته به سفارت انگلستان در اتریش، با هرتصل است. هکسر، دو سال قبل از انتشار کتاب هرتصل، یعنی دولت یهود، کتاب بازگشت به فلسطین را در ۱۸۹۴ نوشت. او وقتی کتاب هرتصل را مطالعه کرد، خواهان ملاقات با او در ۱۸۹۶م شده است. هرتصل، پیرامون این ملاقات می‌گوید: «هکسر مرد محترم سفارت انگلستان، به راه‌حل من در مورد مسئله یهود علاقه بسیاری نشان داد و حرکت من را نقطه تحول پیشگویی‌ها به‌شمار آورد که خود او دو سال پیش از این پیشگویی کرده بود» (شریف، ۱۴۰۶ق، ص ۱۴۷؛ نجیری، ۱۳۸۴، ص ۵۹).

یکی از مباحث مطرح در این دیدار، خواسته‌های صهیونیست‌های مسیحی از هرتصل بود که وی به هکسر گفت: «صهیونیست‌ها در صورتی می‌توانند شرط‌های خود را بر یهودیان دیکته نمایند که مشروعیتی از دولت‌های بزرگ (غربی) کسب کنند». منشأ شرط هرتصل، پیشنهاد وایزمن است که گفته بود: اکثر یهودیان به‌ویژه در آمریکا، مخالف تشکیل دولت یهودی هستند. از این‌رو، باید مشکل را از «بالا» (دولت‌های بزرگ) حل کرد، نه از «پایین» (توده‌های یهودی). هرتصل وقتی به این باور صهیونیست‌های مسیحی، که مسیح زمانی می‌آید که دولت یهودی در آخرالزمان در فلسطین پیش از ظهور موعود تشکیل شود، پی برده بود، او بدون آنکه از این فرمول آرمانی سخنی بگوید، کوشید تا میان صهیونیست‌های مسیحی و یهودیان توافق ایجاد کند. سرانجام، این امر در یک لحظه تاریخی انجام پذیرفت. کسب مشروعیت طرح هرتصل، مبنی بر استقرار دولت یهودی در فلسطین توسط

«صهیونیست‌های مسیحی» انجام پذیرفت. صهیونیست‌های مسیحی، با حضور جدی در صحنه، دولت‌های بزرگ غربی مانند انگلستان و آمریکا را راضی به این طرح کردند (مسیری، ۱۳۷۴، ص ۵۵ و ۵۹-۶۰). در واقع، هریک از این دو جنبش، دیگری را وسیله و دستاویزی برای تحقق هدف خویش معرفی می‌کند. سرانجام هر متصل مسئول اجرای طرح صهیونیسم مسیحی، یعنی فراهم کردن مقدمات تشکیل دولت در فلسطین شد و به تشکیل «سازمان جهانی صهیونیست‌ها» اقدام کرد.

حلقه ارتباط صهیونیسم مسیحی و صهیونیسم سیاسی

برای بیان حلقه اتصال صهیونیسم سیاسی و صهیونیسم مسیحی، باید گفت: زمینه‌های شکل‌گیری و به‌ویژه باورهای صهیونیسم سیاسی را باید در قرن‌های پیش از قرن ۱۹ جست‌وجو کرد. تا پیش از قرن ۱۶، یهودیان دوران پرنجی را در اروپا سپری می‌کردند. از آلمان، فرانسه، انگلستان، پرتغال و... اخراج، یا تبعید می‌شدند. ثروت و دارایی آنان غصب می‌شد، یا از سوی اربابان کلیسا، به بریدن سرهای هزاران نفر از آنان حکم می‌شد (ژبلبرت و کلاپرمن، ۱۳۵۴، ج ۳، ص ۱۳۶-۱۴۲؛ کریستون، ۱۳۷۷، ص ۱۱۷). یهودیان به «شیاطین»، «قاتلان مسیح» و اینکه «بوی خاصی» از آنها به مشام می‌رسد، توصیف شدند (هلال، ۱۳۸۳، ص ۳۶). ولی در قرن ۱۶م، با انقلاب مذهبی مارتین لوتر بر ضد نقایص کلیسای کاتولیک و شکل‌گیری مذهب پروتستان، ورق برگشت. در اواخر قرن شانزدهم، وقتی پروتستان‌ها در هلند و انگلستان قدرت گرفتند، وضعیت یهودیان نسبت به قبل، که مورد آزار و اذیت کشورهای کاتولیکی بودند، بهبود یافت. پروتستان‌های شهر آمستردام، علاقه زیادی به اقامت یهودیان در کشور خود نشان دادند. این امر، در سال ۱۵۹۱م رخ داد. در سال ۱۵۹۸م، مذهب یهود در هلند به رسمیت شناخته شد و اجازه ساختن کنیسه و رعایت قوانین دین یهود به آنان اعطا شد، تا آنجا که آمستردام، به «اورشلیم هلند» معروف شد. در سال ۱۶۲۲م، منسه‌بن اسرائیل (Menesseh Ben Israel)، سرپرست مذهبی (خاخام) یهودیان آمستردام شد. او از وضعیت ملت یهود نگران بود. به باور او، ماشیح موعود به دو شرط ظهور خواهد کرد: پاکی از هر گونه گناه و پراکندگی در سراسر گیتی. به عقیده او شرط اول، با قتل و غارت‌های جنگ‌های صلیبی و تفتیش عقاید کاتولیکی انجام پذیرفت. اما شرط دوم هنوز فراهم نشده است؛ زیرا یهودیان هرچند در تمام کشورها پراکنده هستند، اما در انگلستان اثری از آنان نیست. او به دنبال فرصتی برای استقرار یهودیان در انگلستان بود، تا اینکه در قرن هفدهم، انقلاب پیوریتان‌ها که افراطی‌ترین و تندروترین شاخه مذهبی پروتستان بود، در انگلستان به وقوع پیوست. در

سال ۱۶۴۹/ولبور کرامول (Oliver Cromwell)، رئیس کامن‌ولث پیوریتان، پادشاه انگلستان شد. منشه، با نوشتن نامه‌هایی تقاضای خود مبنی بر اجازه سکونت یهودیان در آن کشور را مطرح کرد (ژیلبرت و کلاپرن، ۱۳۵۴، ج ۳، ص ۱۴۳-۱۵۱؛ هلال، ۱۳۸۳، ص ۴۵).

با وجود تلاش‌های منشه، در آن زمان چنین اجازه‌ای صادر نشد (کریستون، ۱۳۷۷، ص ۱۳۳). شواهد حاکی از این است که این امر به نام «پیوریتان‌ها» ثبت شده است. بر اساس کتاب مقدس، به‌ویژه مکاشفه یوحنا (آخرین کتاب از ۲۷ کتاب عهد جدید)، برای ظهور مجدد مسیح به تحقق اموری معتقد بودند: پراکندگی یهود، تشکیل دولت یهودی در فلسطین، بنای معبد سلیمان، نبرد آرمگدون، ظهور دوباره مسیح.

در اینجا به شرح این گام‌ها و نقشی که پیوریتان‌ها در این زمینه داشتند، می‌پردازیم:

گام اول: پراکندگی یهود در سراسر عالم

با آغاز قرن هفدهم، یعنی پیش از روی کار آمدن منشه‌بن اسرائیل، این باور در میان روحانیان پروتستان هلند، آلمان، اسکاتلند و انگلستان و سایر کشورهای اروپایی به وجود آمد که حوادث بزرگ پیش از فرجام تاریخ بشری میان سال‌های ۱۶۶۰ تا ۱۶۶۵م آغاز خواهد شد. آنان این حوادث را با پیشگویی‌های تورات مرتبط می‌دانستند. از این‌رو، دولت‌های مسیحی را موظف کردند تا خود را برای آن حوادث آماده کنند. *انبیزر و جوئنا کارترایت* (Joanna Cartwright)، پیوریتان‌های انگلیسی مستقر در آمستردام، نامه‌ای به کرامول نوشتند و از او خواستند تا به بازگشت مجدد مسیح سرعت ببخشد؛ زیرا بر اساس پیشگویی کتاب مقدس، برای تحقق این امر باید یهودیان در تمامی دنیا پراکنده شوند. درحالی‌که یهودیان در انگلیس وجود نداشتند (سایزر، ۱۳۸۶، ص ۷۰؛ صاحب خلق، ۱۳۸۵، ص ۳۸). از این‌رو، کرامول با حمایت پیوریتان‌های پارلمان انگلیس، رسماً بازگشتن یهودیان به انگلستان را به عنوان سرآغاز بازگشت آنان به فلسطین اعلام کرد و در اواخر قرن ۱۷ یهودیان، کانونی را برای خود در انگلستان تشکیل دادند (ژیلبرت و کلاپرن، ۱۳۵۴، ج ۳، ص ۱۵۲).

اساساً ایده بازگشت یهودیان به انگلستان، بر اثر انقلاب پیوریتان پیدا شده است (کنز، ۲۰۰۷، ج ۲/۱ ص ۵۴۲). بنابراین، پیوریتان در این گام، که به تصریح کتاب مقدس پیش از آمدن مسیح، یهودیان باید در تمام دنیا پراکنده شوند، موفق شد. این اولین بار در تاریخ مسیحیت بود که بشر به جای تکیه به خدا و دخالت او برای تحقق بازگشت یهودیان، درصدد برآمد که با طرح و مداخله خود به آن دست یابد (سایزر، ۱۳۸۶، ص ۷۱؛ صفاتاج، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۸۷۰).

از این زمان به بعد، پیوریتان‌ها در عین حال که یهودی نبودند، اما از هواداران سرسخت یهودیان بودند. در *دایرةالمعارف یهود* از آنان ذیل سرفصل «هواداران یهود» (Judazers) سخن به میان می‌آید. یکی از واعظان پیوریتان‌های انگلستان، به نام *ناتانئیل هوگمز* در نامه‌ای به *منشه‌بن اسرائیل* اظهار کرد: «علاقه دارد با زانوان خم شده به بنی اسرائیل خدمت کند» (کریستون، ۱۳۷۷، ص ۱۳۲).

البته اصلی‌ترین دلیل حمایت و پشتیبانی پیوریتان‌ها از یهودیان، در واقع مقدمه تحقق پروژه «زمینه‌سازی بازگشت مجدد مسیح» بود؛ زیرا پیوریتان‌ها علاقه و احترام فوق‌العاده‌ای برای تورات و عهد عتیق قائل بودند، تا آنجا که وقتی در آمریکا، انگلیس و شمال آتلانتیک قدرت گرفتند، مطالعات توراتی و یهودیگری وابسته به آن آغاز گردید. حتی از دولت انگلستان خواستند، تورات را مبنای قانون اساسی قرار دهد و به رسمیت بشناسد (راث، ۲۰۰۷، ج ۱۱/ ص ۵۲۰). پیوریتان‌ها علاوه بر آنکه عهد قدیم را در رأس کتاب‌های مقدس قرار دادند، آداب و رسوم یهودیت را نیز جایگزین اصول مسیحیت کردند (هالال، ۱۳۸۳، ص ۴۵).

گام دوم: تغییر رویکرد سنتی یهودیان

دایرةالمعارف جودایکا می‌نویسد: پیوریتان‌های هزاره‌گرا، نه تنها بازگشت یهود به سرزمینشان، بلکه همچنین تغییر مذهبشان به مسیحیت را به عنوان یک وضعیت مهم و «علائم زمان» پیش از بازگشت مجدد (ظهور) پیشگویی کردند (ملاکی، ۲۰۰۷، ج ۲۱/ ص ۶۲۱). از این رو، «انجمن یهود» (Jews Society) مهم‌ترین سازمان صهیونیستی در لندن، برای نشر مسیحیت میان یهودیان انگلیسی و عثمانی در ۱۸۰۹ تأسیس شد و در ۱۸۵۰م، ۳۲ شعبه در لندن، بیت المقدس و سایر شهرها دایر کرد. این انجمن، تریبون اصلی صهیونیست‌های مسیحی همانند شافتسبری در انگلیس شده بود (مسیری، ۱۳۷۴، ص ۸). به نظر می‌رسد، مسیحی‌سازی بیشتر در انگلیس مطرح بوده است.

ولی نکته مهم اینجاست که کم‌کم گرایش به تبشیر و مسیحی کردن یهودیان که قرار بود از این عنصر برای اهداف خود به‌کار گیرند، ناپدید شد. دلیل اصلی آن بود که در قرون بعدی، صهیونیست‌هایی مانند *پامرستون* و دیگران در مسیحیت ظاهر شدند که اعتنایی به دین یهودیان و مسیحیان نداشتند. تنها هدف آنان، استفاده ابزاری از عنصر یهودیان بود (مسیری، ۱۳۷۴، ص ۱۹)؛ به این معنا که رویکرد سنتی آنان را که پیش از ماشیح نباید به فلسطین بروند و حکومت مستقل تشکیل دهند، تغییر داده، متقاعد یا راضی شوند که پیش از ظهور ماشیح به فلسطین برگردند تا مسیح بازگشت کند؛ زیرا تا وقتی یهودیان به فلسطین برنگردند، صهیونیست‌ها به منافع استراتژیک خود نخواهد رسید.

صهیونیست‌های مسیحی، همه تلاش خود را برای تحقق و جانداختن این امر که مهم‌ترین و حیاتی‌ترین گام بود، انجام دادند. آنان برای اینکه با یهودیان، یعنی ماده انسانی موردنظر آنان، تماس برقرار کنند و آنان را از کنج گتوها، به پیوستن با حرکت صهیونیسم ترغیب کنند، کارهای عمده‌ای مانند تألیف هزاران کتاب، نگارش مقالات فراوان، برگزاری کنگره‌ها و نفوذ در آنان انجام دادند. حتی یهودیان در بسیاری از کشورهای اروپایی از آزادی و حقوق کامل برخوردار شدند، یا گاهی به مناصب عالی در دولت‌ها گمارده می‌شدند (مسیری، ۱۳۷۴، ص ۱۴-۱۵؛ اپستاین، ۱۳۸۵، ص ۳۷۳).

نتیجه این تلاش‌ها، اولاً، تغییر تدریجی باور کهن یهودی بود؛ یعنی نجات یهودیان و بازگشت آنان به فلسطین به جای دخالت مستقیم خداوند، به کمک امکانات بشری پدید خواهد آمد (اپستاین، ۱۳۸۵، ص ۳۷۳). ثانیاً، کاهش فاصله یهودیان و صهیونیسم‌های مسیحی بود و نیمه قرن نوزدهم، فعل و انفعالات پیوند دو طرف آغاز شد. مهم‌ترین شخصیت که در این زمینه نقش جدی ایفا کرد، دوست شافترسیری، لورنس الیفانت (Laurence Oliphant) (۱۸۲۹-۱۸۸۸)، عضو سیاسی پارلمان انگلستان بود. به عقیده وی، یهودیان یک نژاد مستقل‌اند که حضور آنان در تمدن غرب منفی است؛ زیرا ریشه‌های آنان در فلسطین است. او با مهربانی با منشی یهودی خود، نفتالی امبر (Naftali Imber)، در داخل صفوف و محیط یهودیان جا باز می‌کرد و به آنان نزدیک می‌شد و برای جذب و بسیج آنان می‌کوشید. او با طرح گروه آلیانس (Alliance)، برای انتقال یهودیان به آمریکا مخالفت کرد و با جمع‌آوری امضای یهودیان، طوماری تهیه کرد که در آن یهودیان به تمایل مهاجرت به فلسطین و نه کشور دیگر تأکید دارند. وی عملاً موفق شد هفتاد پیشه‌ور (افراد کاسب مثل قصاب، بقال و...)، یهودی را به فلسطین منتقل کند. او در سال ۱۸۸۰، با انتشار کتاب **سرزمین جلعاد (The Land of Gilead)**، به تشریح تفکر صهیونیستی خود و دعوت به لزوم اسکان یهودیان در فلسطین پرداخت. وی، سرانجام با منشی خود، به هدف کمک به صهیونیست‌های مهاجر و ساخت شهرک‌ها برای آنان، در شهر حيفا در فلسطین سکنا گزید و در همانجا درگذشت (مسیری، ۱۳۷۴، ص ۱۵-۱۹).

گام سوم: بازگشت به فلسطین و تشکیل دولت

سومین گام پیوریتان‌ها، که یک باور کتاب مقدسی بود و آن را گام مقدس بعدی به سوی هزاره خوشبختی و دومین ظهور مسیح می‌دانستند، «بازگرداندن یهود به سرزمین فلسطین» بود. این وظیفه را بر عهده انگلستان گذاشتند (ملاکی، ۲۰۰۷، ج ۲۱/ص ۶۲۱؛ هلال، ۱۳۸۳، ص ۴۷-۴۸). به باور آنان، در آینده، یهود بر آن سرزمین حکومت خواهد کرد و آن‌گاه، طبق پیشگویی‌های کتاب مقدس، مسیحی‌ای

یهود ظهور خواهد کرد. عیسی و مسیحا، دربارهٔ اینکه چه کسی باید بر جهان حکومت کند، به توافق خواهند رسید (کریستون، ۱۳۷۷، ص ۱۳۲).

این باور پیوریتان‌ها از قرن ۱۶م، از انگلستان به سایر کشورهای اروپایی بخصوص آمریکا منتشر شد (ملاکی، ۲۰۰۷، ج ۲۱/ ص ۶۲۱). پیوریتان‌ها، که از قرن ۱۶م به خاک آمریکا پا نهادند، در شکل‌گیری تاریخ، فرهنگ و مذهب جامعهٔ آمریکا نقش مؤثری را ایفا کردند. کارهای پیوریتان‌ها، با تأسیس شهر ماساچوست در ۱۶۳۰م، به کرسی نشستن اولین حاکم پیوریتان‌های مهاجر، به نام جان ویتروپ (John Winthrop)، مهاجرت بیش از ۲۰ هزار پیوریتان در یک دههٔ بعد از آن، تأسیس دانشگاه «هاروارد» در ۱۶۶۳م آغاز شد (هلال، ۱۳۸۳، ص ۷۰-۷۱). نقطهٔ اوج آن، واقعهٔ قتل‌عام سرخ‌پوستان بومی آمریکا در ۱۶۳۷م بود. آنان با استناد به موعظه‌های ویتروپ، خود را «ملت برگزیده» و بومیان آمریکایی را «وحشی و بی‌خدا» می‌دانستند (کیو، ۱۹۹۶، ص ۱۳-۱۵). ویتروپ، در موعظهٔ سال ۱۶۳۰م آمریکا را «اورشلیم جدید» و سرزمین موعود خطاب کرد خداوند قسم خورد به ابراهیم، اسحاق و یعقوب هدیه دهد (بادن باوم، ۱۹۹۸، ص ۵). امروزه نیز از موعظه‌های معروف ویتروپ، در مجامع آمریکایی یاد می‌شود. *جان اف کندی* و *رونالد ریگان*، دو تن از ریاست جمهوری آمریکا این موعظه را چندین بار نقل یا تکرار کرده‌اند (رجبی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۲).

نهضت بازگشت یهودیان به میهن، از قرن ۱۸ در انگلستان و آمریکا شدت یافت (ملاکی، ۲۰۰۷، ج ۲۱/ ص ۶۲۱). بنا به اظهار *الی برناوی*، تاریخ‌نگار یهودی، پیوریتان‌ها همهٔ تلاش خود را برای بازگشت و استقرار آنها در سرزمین‌های مقدس انجام دادند؛ زیرا بر اساس اعتقاد پیوریتان‌ها، پیش از بازگشت مجدد مسیح، باید یهودیان به سرزمین‌های مقدس بازمی‌گشتند (برناوی، ۱۹۹۲، ص ۱۴۰). انتشار باور پیوریتان‌ها به «هزاره» و «بازگشت مسیح» در قرن هفدهم، سبب شد که ایدهٔ بازگشت یهودیان پراکنده به موطن خود، در فلسفه و ادبیات اروپا در قرن هفده و هجده نیز نفوذ کند. به گونه‌ای که نیوتن، کاشف قانون جاذبه، *ژاک روسو* فیلسوف قرارداد اجتماعی، کانت، و چندین شاعر مسیحی مانند *الکساندر پاپ* و *رابرت براوننگ* و دیگران، در این دوران از بازگشت یهودیان از تبعید و سکونت در اورشلیم سخن گفته و مطالبی نوشتند (هلال، ۱۳۸۳، ص ۵۰-۵۴؛ مسیری، ۱۳۷۴، ص ۵).

گاهی اوقات، پیوریتان‌ها از سران دولت‌ها درخواست می‌کردند تا برای به دست آوردن حقوق یهودیان، اقدامات سیاسی کنند، تا آنان به سرزمین مقدس مهاجرت کنند. آنان فعالیت‌های خود را بدون هیچ نتایج عملی، تا قرن ۱۹ ادامه دادند. سرانجام در ماهیت این جنبش و در انگیزه‌های مسیحیانی که از

بازگشت یهودیان به سرزمین اسرائیل حمایت کردند، تغییرات اساسی واقع شد (کتز، ۲۰۰۷، ج ۲۱/ص ۵۴۲). به نظر می‌رسد، بتوان به طور خلاصه، ارتباط یهود و فرقه پیوریتان را این‌گونه تحلیل کرد، که کینه و بغضی که پیش از قرن ۱۶ میان یهود و مسیحیت وجود داشت، قرن ۱۶ اندکی با ظهور پروتستان، به‌ویژه فرقه پیوریتان کم شد. قرن ۱۷ و ۱۸، دوران برقراری رابطه بود. می‌توان گفت قرن ۱۹ رسماً پیوند برقرار شد (سایزر، ۱۳۸۶، ص ۷۲).

در قرن ۱۹، به مسیحیانی که از صهیونیسم حمایت می‌کردند مانند پیوریتان‌ها، از سوی هر متصل و دیگران «صهیونیست مسیحی» اطلاق شد. پایه‌گذار و مؤسس نام «صهیونیسم مسیحی»، جان نلسون داری (۱۸۸۲-۱۸۰۰) است که در گسترش این اندیشه در بریتانیا و کشورهای دیگر بسیار تأثیرگذار بود (سایزر، ۱۳۸۶، ص ۴۲ و ۱۰۱).

از برجسته‌ترین متفکران دیگر، که اندیشه صهیونیسم مسیحی را ارائه کرد و برای تحقق آن نقش فعال ایفا کرد، گورد شافتسبری (۱۸۰۱-۱۸۸۵) از سیاست‌مداران بانفوذ انگلستان بود. فرمول‌بندی او در سال ۱۸۳۹م و پس از آن، به عنوان اندیشه‌ای مرکزی در افکار عمومی غرب مطرح شد. به اعتقاد او، نجات بشریت و بازگشت مجدد مسیح، به این وابسته است که یهودیان به فلسطین برگردند. او اولین کسی بود که صهیونیسم را از یک آرمان مذهبی صرف، به یک واقعیت سیاسی تبدیل کرد. او، لرد پامرستون، وزیر امور خارجه انگلستان را، که شوهر مادرخانم بیوه او نیز بود، انسان برگزیده خدا برای بازگشت یهودیان به فلسطین می‌دانست. او از رابطه خانوادگی خود با پامرستون، برای طرح خود از اسکان یهود در فلسطین استفاده می‌کرد و به مذاق پامرستون نیز خوش می‌آمد. در رایزنی‌ها، پامرستون به رأی او عمل می‌کرد (سایزر، ۱۳۸۶، ص ۱۱۲-۱۱۵؛ مسیری، ۱۳۷۴، ص ۱۰-۱۲). شاهد این مطلب، سخن همسر پامرستون، به یکی از دوستان خود است که گفت: «عوامل تندروی مذهبی (پیوریتان‌ها)، که در کشور انگلستان از قدرت بالایی برخوردار هستند، در کنار ما ایستاده‌اند و مصمم هستند یهود به قدس برگردد و تمام تلاش آنها بر این امر متمرکز شده است» (نجیری، ۱۳۸۴، ص ۵۸).

در آمریکا و انگلیس برای تحقق این طرح، تلاش‌های بسیاری از سوی دانشوران و سیاستمداران صهیونیست مسیحی انجام شد. با سیاستمداران کشورهای مرتبط، ارتباط برقرار می‌کردند تا نظر مساعد آنان را برای تشکیل دولت صهیونیستی جلب کنند. به‌گونه‌ای که حاکمان و دولت‌مردانی مانند ناپلئون بناپارت در فرانسه، پامرستون، گلاستون، دزرائیلی و بالفور در انگلستان و ترومن در آمریکا، تحت

تأثیر متفکران این جنبش قرار گرفتند و برای حمایت و نیز پیاده کردن این طرح اعلام آمادگی کرد (ماضی، ۱۳۸۱، ص ۵۹).

در آمریکا نیز پدر صهیونیسم مسیحی، ویلیام یوجین بلکستون (۱۸۴۱-۱۹۳۵) شاگرد داریی است. او از اولین صهیونیست‌های مسیحی در آمریکا بود که برای تحقق آرمان صهیونیستی اعمال فشار می‌کرد؛ زیرا معتقد بود رجعت قریب‌الوقوع مسیح، وابسته به رجعت یهودیان به فلسطین است. او از ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۱، در هیئت‌ها و کنفرانس‌های مختلف با جدیت تمام مسئله بازگشت یهودیان به فلسطین را دنبال می‌کرد. برای نمونه، در مارس ۱۸۹۱، با ارائه درخواستی که به «عریضه بلکستون» (Blackstone Memorial) معروف شد و ۴۱۳ نفر از رهبران برجسته یهودی و مسیحی زیر آن را امضا کرده بودند، رئیس جمهور آمریکا، بنیامین هریسون (Benjamin Harrison) را تحت فشار قرار داد که چرا قدرت‌هایی که بر اساس معاهده برلین در ۱۸۷۸، بلغارستان را به بلغارها و صربستان را به صرب‌ها دادند، نباید فلسطین را به یهودیان بازگردانند؟ (سایزر، ۱۳۸۶، ص ۱۳۸-۱۳۹)

نتیجه تلاش‌های شبانه‌روزی صهیونیست‌های مسیحی و برقراری رابطه آنان با ملی‌گرایان، این شد که در نخستین کنگره صهیونیستی، طرحی تهیه شد که به موجب آن، هر متصل باید فرمانی از سلطان عثمانی برای ایجاد دولت یهود در فلسطین، تقاضا کند (نیکیتینا، ۱۳۵۲، ص ۲۵). از این رو، او به سلطان عبدالحمید عثمانی متوسل شد. سلطان در پاسخ او نوشت: اگر یهودیان، خدمت زیر پرچم عثمانی را بپذیرند و تابع عثمانی شوند، زندگی آنها به شکل پراکنده در مناطق آسیای البته به استثنای فلسطین، بی‌اشکال است، اما جداسدن هیچ بخشی از این امپراطوری را نمی‌پذیریم؛ زیرا ملت من برای این سرزمین جنگ کرده و خون داده است؛ از این رو، چندین میلیون نفر بر یهود خشم خواهند گرفت (لیلیانتال، ۱۳۷۹، ص ۲۷ و ۴۹۳).

صهیونیست‌ها از آرمان خود دست نکشیدند. آنان در پی راه‌حل یا فرصت مناسب برای سکونت در سرزمین فلسطین بودند تا اینکه جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) آغاز شد. این جنگ، هرچند برای کشورهایی مانند انگلیس نگران‌کننده بود، اما برای صهیونیست‌ها روزنه امید شد. در واقع با وقوع این جنگ، گره کور باز شد؛ زیرا انگلیس و فرانسه برای پیروزی و تقویت جبهه خود، شدیداً نیاز به شرکت آمریکا در جنگ داشتند. از آنجاکه سیاست آمریکا دست صهیونیست‌های مسیحی بود، انگلیس وارد مذاکره با صهیونیست‌ها شد. نتیجه مذاکره این شد که صهیونیست‌ها، آمریکا را وارد جنگ کردند. در مقابل، انگلیس باید مصوبه‌ای مبنی بر تشکیل دولت یهود در فلسطین صادر می‌کرد. طراح اصلی این

نقشه بزرگ، جیمز مالکولم (*James Malcolm*) بود که در خاطرات او آمده است: مذاکرات فراوانی با رهبران سیاسی آمریکا انجام دادم. سرانجام، در بهار سال ۱۹۱۷م، آمریکا را وارد جنگ کردم (لنگ، ۱۳۹۲، ص ۷۷؛ شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۴۶-۴۷). *براندیس (brondeis)*، رهبر حرکت صهیونیستی آمریکا، از دوستان ویلسون بود که ویلسون او را در سال ۱۹۱۶م به ریاست دادگاه قانون اساسی آمریکا منسوب کرد. وی حمایت ویلسون را از تئوری صهیونیسم کسب کرد. خود ویلسون نیز می‌گوید: «من خود به عنوان یک فرزند کشیش پروتستان در مقابل سرزمین‌های مقدس و بازگرداندن آن به صاحبان اصلی آن احساس وظیفه می‌نمایم» (تیونان، ۱۹۸۷، ص ۱۷-۱۸).

پس از ورود آمریکا به جنگ، دولت انگلیس در نوامبر ۱۹۱۷، بر اساس وعده‌ای که به صهیونیست‌ها داده بود، از دکتر *حاییم وایزمن*، رهبر وقت سازمان صهیونیست‌ها، خواست تصویب‌نامه را بنویسد. *وایزمن*، از زبان *آرثر جیمس بالفور*، وزیر امور خارجه انگلیس، خطاب به *روچیلد*، ثروتمندترین مرد یهودی آن روز جهان چنین نوشت:

آقای *روچیلد عزیز!* حکومت بریتانیا، ایجاد میهن برای یهود در فلسطین را به نظر مساعد می‌نگرد و برای تسهیل آن نهایت کوشش را مبذول می‌دارد... تحقق یافتن وعده هر تامل، نوید آغاز عصر نوین برای صهیونیست‌هاست...

مصوبه بالفور به صورت امضا شده، به دست *روچیلد* داده شد. از وی خواسته شد که به واشنگتن تلگراف کرده، تا موافقت ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا را بگیرد. ویلسون، پس از دریافت اعلامیه بالفور، آن را موافقت و صدور آن را تبریک گفت. ایتالیا و فرانسه نیز پس از صدور رسمی بالفور، آن را پذیرفتند (نویهض، ۱۳۷۳، ص ۷۱؛ ایوانف، ۱۳۵۳، ص ۱۱۰؛ شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۴۸). بالفور، با این بیانیه دل صهیونیست‌ها را به دست آورد و حمایت آنها را خرید (لنگ، ۱۳۹۲، ص ۷۷). ولی اعراب، تا حدود ۱۹۵۰م از پیدایش اعلامیه بالفور، اطلاعی جز در حد بسیار محدود نداشتند (نویهض، ۱۳۷۳، ص ۴۹).

پس از جنگ جهانی اول، بازگشت یهودیان به فلسطین با صدور اعلامیه بالفور، شتاب بیشتری گرفت. جمعیت یهودی در فلسطین، از ۹۰ هزار نفر در ۱۹۱۴، به ۲۳۸ هزار نفر در ۱۹۳۳ رسید (وولف، ۲۰۰۶، ص ۲۱۱۰-۲۱۱۱). اما آنچه به تأسیس دولت یهودی در فلسطین سرعت بخشید، جنگ جهانی دوم و کشتار یهودیان بود که صهیونیست‌ها، در این قتل‌عام نقش مهمی داشتند. در واقع آنان به *هیتلر* و حزب نازی خط می‌دادند (مبلغی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۶۸۷).

پس از اتمام جنگ جهانی دوم، ویلسون توافق‌نامه ۱۴ ماده‌ای صلح را پیشنهاد کرد. بر اساس آن، آلمان باید از سرزمین‌های متحد و حامی خود، که از جمله عثمانیه بود، دست بردارد. انگلستان به علت وعده‌ای که به صهیونیست‌ها داده بود، هنگام تقسیم میراث عثمانی، فلسطین را سهمیه خود قرار داد (لنگ، ۱۳۹۲، ص ۸۵-۸۶؛ زعیتیر، بی‌تا، ص ۹۷-۹۸).

امضای تصویب‌نامه بالفور از سوی انگلیس در روز دوم نوامبر ۱۹۱۷م، یعنی درست یک سال پیش از سقوط و تجزیه عثمانی و اشغال فلسطین، اعلام تشکیل حکومت مدنی یهود در فلسطین از سوی انگلیس در سال ۱۹۲۰م و تصویب‌نامه سازمان ملل متحد، مبنی بر آزادی کامل یهود برای تأسیس دولت ناسیونالیسم در ۱۹۲۲م بود. پس از تصویب‌نامه سازمان ملل، دولت انگلیس هریرت صموئیل یهودی را به نمایندگی از خود به فلسطین اعزام کرد. او در مدت ۵۰ سال، استقرار در آنجا ۶۰۰ هزار یهودی پراکنده در سراسر جهان را سکونت داد و زمین‌ها را با زور نیزه از اعراب خرید و به صهیونیست‌ها داد (نویهض، ۱۳۷۳، ص ۵۲-۵۳؛ شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۴۸-۴۹).

نتیجه آنکه، صهیونیسم با ایجاد کشور اسرائیل در ۱۹۴۸ به هدف خود رسید (وولف، ۲۰۰۶، ص ۲۱۱۰-۲۱۱۱). در پیدایی آن، نقش اول و مسببی را انگلیس بازی کرد. پس از آن، دولت آمریکا به دلیل نفوذ زیاد صهیونیست‌های مسیحی در آن، وارد عمل شد و دفاع اساسی از آن به عمل آورد (سایزر، ۱۳۸۶، ص ۴۴۵). این دو، به عنوان اولین کشورهای هستند که دولت صهیونیستی را در سرزمین فلسطین به رسمیت شناختند.

پروتستان‌های بنیادگرا (صهیونیست‌های مسیحی) در آمریکا، تشکیل کشور اسرائیل را وعده تحقق‌یافته تلقی می‌کنند. به باور آنان، اشغال سرزمین فلسطین و تشکیل حکومت اسرائیل در سال ۱۹۴۸م، نشانه تحقق پیشگویی‌های عهد عتیق و شاهد ادعاهای مکاشفه یوحناست و هیچ‌یک از حلقه‌های زنجیره حوادث امروز و فردا، بدون احیای دولت اسرائیل، اورشلیم و بازسازی معبد سلیمان معنا نخواهد داشت (هال‌سل، ۱۳۸۴، ص ۲۸۳-۲۸۸؛ کلباسی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۹). کوچک‌ترین اعتراض به کمک‌ها و حمایت‌های آمریکا از اسرائیل، از سوی این جماعت با اعتراضات شدیدی روبه‌رو شد. این جماعت، حفظ اقتدار آمریکا را نیز منوط به حمایت از اسرائیل می‌دانند. جری فالول، یکی از رهبران بیش از ۴۰ میلیون پروتستان ایوانجلیک اعلام می‌کرد: «هر رفتاری که دیگر کشورها با اسرائیل داشته باشند، خداوند نیز همان رفتار را با آنها خواهد داشت» (فایندلی، ۱۹۸۹، ص ۲۳۸-۲۴۶).

گام نهایی: ساخت معبد، نبرد آرمگدون و ظهور مجدد مسیح

گام آخر پیش از ظهور مجدد مسیح و پس از اشغال قدس، ساخت معبد قدیمی بر روی جایگاه کهن آن است که در حال حاضر «قبة الصخره» بر آن قرار دارد (هلال، ۱۳۸۳، ص ۱۲۰). صهیونیسم مسیحی، به شش آموزه الهیاتی که از کتاب مقدس سرچشمه می‌گیرند، باور دارند: اول، یهودیان قوم برگزیده خدا هستند. دوم، آنها باید به اسرائیل برگردند. سوم، سرزمین اسرائیل منحصراً به یهودیان تعلق دارد. از این رو، باید تسخیر شده و شهرک‌سازی در آن انجام شود. چهارم، بیت‌المقدس پایتخت ابدی و انحصاری یهودیان است. نمی‌توان با ساکنان فلسطین تقسیم کرد. از این رو، وقتی در ۱۹۶۷ بیت‌المقدس به سرزمین‌های اسرائیل الحاق شد، صهیونیست‌های مسیحی آن را در زمره تحقق نشانه‌های الهی دانستند. پرفسور آبراهام/یکورو تیشیما (Abraham Ikuro Teshima) مؤسس فرقه مسیحی- صهیونیستی ماکایا (Makuya) در ژاپن گفت: الحاق بیت‌المقدس به اسرائیل، یک نشانه الهی است که مسلماً کلمه خداوند بوده است (راسکاس، ۲۰۰۱، ص ۱۹۹). پنجم، معبد سوم باید بنا شود. ششم، وقوع جنگ آخرالزمان یا آرمگدون، میان خیر و شر نزدیک است و امیدی به صلح پایدار میان یهودیان و اعراب مسلمان نیست (سایزر، ۱۳۸۶، ص ۶۶۲-۶۶۳).

صهیونیسم سیاسی، مجری طرح صهیونیسم مسیحی در نظر دارد که با کار سیاسی به این آرزو، یعنی «دوباره‌سازی هیکل سلیمان» جامعه عمل پوشد (ماضی، ۱۳۸۱، ص ۵۵)؛ زیرا یهود آرزوی ساخت معبد را دارد. لازمه این کار، نابودی مسجدالصخره و مسجدالاقصی در بیت‌المقدس است. مسلمانان اجازه نابودی مسجد را نمی‌دهند. از این رو، فاجعه دهشتناک رقم می‌خورد و جنگ آخرالزمانی آرمگدون در صحرای مگیدو در اسرائیل رخ می‌دهد. صهیونیسم مسیحی، دلیل اینکه به جنگ آرمگدون تسریع بخشد، مخالف روند صلح در خاورمیانه است. در این جنگ، لشکریان شیطان (اعراب و اسلام) شکست می‌خورند و مسیح ظهور مجدد می‌کند (سایزر، ۱۳۸۶، ص ۳۱۶، ۴۴۵ و ۴۶۲).

پیوریتان‌ها، بر اساس تفسیر ادبی که از پیش‌گویی مکاشفه یوحنا دارند، به مفهوم «هزاره‌گرایی» باور دارند و آن به این معناست که بازگشت مجدد مسیح نزدیک است، و او در اورشلیم برای هزار سال حکومت و سلطنت خواهد کرد (ملاکی، ۲۰۰۷، ج ۲۱/ ص ۶۲۱).

تحلیل و بررسی

از آنجاکه اندیشه صهیونیسم محصول باورهای یهودی است، برخی، خاستگاه آن و حتی «صهیونیسم سیاسی» را به یهودیت بازمی‌گردانند. در حالی که این نگاه صرفاً در مورد صهیونیسم فرهنگی درست

است نه صهیونیسم سیاسی؛ زیرا صهیونیسم فرهنگی ریشه در تورات و تلمود دارد. طلایه‌داران آن با استناد به این دو منبع، تأکید دارند که استقلال سیاسی، بنای معبد و بازگشت به فلسطین، باید به دست خود ماسیح و پس از ظهور آن صورت گیرد. به باور آنان، که سند آن در سنهدرین (گردآوری ۷۰ نفر از مشایخ یهود برای حلّ مسائل مذهبی و مدنی (کهن، ۱۳۵۰، ص ۳۰۲-۳۰۴)) مندرج است، ظهور ماسیح و نزدیک شدن نجات، فقط بسته به توبه مردم و اعمال نیکی است که انجام می‌دهند. اینکه بسیاری از دوران ماسیح بیهوده سپری شده و هنوز نیامد، به دلیل گناهان زیاد ماست (همان، ص ۳۵۷ و ۳۶۲). آنان در خلال تبعید حدود دو هزار ساله خود، تنها ادعای معنوی و تاریخی از کشور فلسطین داشتند (سوکولوف، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۸۳-۳۸۴). فلسطین پیش از ظهور، تنها به عنوان یک مرکز فرهنگی - ملی یهودی مطرح است.

در حالی که صهیونیسم سیاسی، عملکردی متضاد با آن دارد. خاستگاه و منشأ اصلی اندیشه‌های صهیونیسم سیاسی از یک سو، در تفکر نژادی یهودیت است که طلایه‌داران آن مانند هر متصل و دیگران، منکر خدا و بی‌اعتقاد به مذهب بودند. بر خلاف یهودیان سنتی، منتظر ماسیح نبوده و اعتقاد چندانی به ارض موعود نداشتند. ولی هویت قومی - نژادی برای آنان اهمیت داشته است (ماضی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۵). از سویی دیگر، ریشه در تفکر مسیحیت پیوریتان دارد که معتقدند: دوران کنونی، دوران ماسیح است. به باور پیوریتان‌ها، بر اساس پیشگویی‌های کتاب مقدس، حوادث بزرگ پیش از فرجام تاریخ، از قرن ۱۷ میلادی آغاز شده است. از این رو، از قرن ۱۷ تلاش کرد تا یهودیان را همراه و همسو با اهداف خود گرداند. به باور آنان، بازگشت به فلسطین، تشکیل دولت سیاسی یهودی و بنای مجدد معبد سلیمان، باید پیش از بازگشت مجدد مسیح محقق شود. آنان در قرن ۱۹ میلادی، با پشتیبانی همه‌جانبه از ملی‌گرایان یهودی، که در رأس آن هر متصل است، و راضی کردن دولت‌های بزرگ مانند آمریکا و انگلستان، توانستند اندیشه دینی و فرهنگی سنتی یهودیت را تغییر داده، و آنها را متقاعد کنند برای تشکیل دولت به فلسطین برگردند. در واقع، شرایط به گونه‌ای رقم خورد که ملی‌گرایان یهودی چون هر متصل و دیگران، نقش راضی کردن یهودیان را برای بازگشت به فلسطین به عهده داشتند. برگزاری ۷ کنفرانس صهیونیسم سیاسی در بال سوئیس از ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۵، تأییدی بر این مدعاست، و پیوریتان‌ها (صهیونیست‌های مسیحی)، نقش راضی کردن دولت‌های بزرگ غربی را برای تحقق امر بازگشت ایفا کردند. این شرطی بود که هر متصل، با صهیونیست‌های مسیحی در میان گذاشته بود.

بنابراین، پیوریتان‌ها توانستند با نفوذ در صهیونیسم یهودی و خلق صهیونیسم سیاسی، یهودیت سنتی را در خودشان ادغام کنند. آنان پس از دو قرن تلاش، موفق شدند که رهبران صهیونیست سیاسی را متقاعد کنند که دستورات الهی در شریعت و هلاخا را به گونه دیگر تفسیر کنند. صهیونیسم سیاسی گام به گام، در تلاش است تا مجری دستورالعمل‌های پیوریتان‌های آمریکا باشد، نه طرح سنتی یهود. در جای جای این جنبش، نقشه راه و اندیشه‌های مسیحیت پیوریتان مشاهده می‌شود.

هدف اصلی این جنبش پروتستانی، که در قرن ۱۶ ظهور کرد و در قرن ۱۹ با عنوان «صهیونیسم مسیحی» شهرت یافت، عملی کردن پیشگویی‌های انجیل است. براین اساس، حوادث مقدماتی باید به وقوع بپیوندد تا مسیح دوباره ظهور کند. آنان وظیفه دینی خود می‌دانند تا برای تسریع در عملی شدن این حوادث، تلاش کنند. رکن اساسی آن حوادث، تشکیل «حکومت» یهودی در فلسطین است. صهیونیسم مسیحی، در طول قرن‌های ۱۷ تا ۱۹ میلادی توانست در یهودیت نفوذ کرده و سرانجام، ملی‌گرایان یهودی را با خود همراه کند. ملی‌گرایان یهودی، با حمایت همه‌جانبه از سوی صهیونیسم‌های مسیحی، راه خود را تا تشکیل دولت در فلسطین ادامه دادند. اگرچه صهیونیست‌ها، تلاش همه‌جانبه انجام دادند تا اشغال فلسطین و تأسیس دولت در آن را اقدامی در آیین یهودیت معرفی کنند، اما میان یهودیت (صهیونیسم فرهنگی) و صهیونیسم سیاسی، مرزهای بسیار بلندی وجود دارد. به‌هیچ‌وجه، نمی‌توان صهیونیسم سیاسی را حرکتی دینی و مذهبی در دل یهودیت دانست؛ زیرا یکسان‌سازی این دو با هم، تنها در راستای اهداف صهیونیست‌های مسیحی در قرن ۱۸ و ۱۹ بوده است.

برای فراگیر شدن یک امر، یا یک طرح در یک زمینه، گاهی نیاز به قرن‌ها کار و تلاش مستمر است. برای نمونه، همین صهیونیست‌های مسیحی، برای تسریع در بازگشت مجدد مسیح و نیز برای آنکه با یهودیان، یعنی ماده انسانی موردنظر آنان، تماس برقرار کنند و آنان را از کنج گتوها، به پیوستن با حرکت صهیونیسم ترغیب کنند، کارهای عمده‌ای مانند تألیف هزاران کتاب، نگارش مقالات فراوان، برگزاری کنگره‌ها و نفوذ در آنان انجام دادند؛ زیرا آنها باور داشتند که یکی از گام‌های ظهور مجدد مسیح، بازگشت یهود به فلسطین و تشکیل دولت بود. حتی در فاصله میان ۱۸۰۰ تا ۱۸۷۵م، بیش از دو هزار نویسنده درباره سرزمین فلسطین، علاقه به آن و بازگشت یهودیان به آن به قلم‌فرسایی پرداختند (سایزر، ۱۳۸۶، ص ۷۵-۷۶؛ المیسیری، ۱۳۷۴، ص ۱۴-۱۵؛ اپستاین، ۱۳۸۵، ص ۳۷۳). سرانجام، سه قرن تلاش آنان به ثمر نشست و به تحقق آن گام منجر شد و مسلمانان فلسطین، زیر سلطه آنان قرار گرفتند.

در دوران حاضر، همه گام‌های اول تا سوم پیوریتان‌ها به وقوع پیوست. گام سوم، یعنی تشکیل دولت صهیونیستی در اواسط قرن بیستم محقق شده است. از آن زمان تا کنون، در انتظار گام آخر، یعنی تخریب مسجدالاقصی، جنگ آرمگدون و ساخت معبد اورشلیم هستند، تا به بازگشت مجدد مسیح و سلطنت هزارساله او سرعت ببخشند. صهیونیست‌های مسیحی می‌گویند: ما نباید نگران گسترش یافتن سلاح‌های اتمی در دنیا باشیم و نیازی نیست که سعی کنیم از جنگ میان عرب‌ها و اسرائیل جلوگیری کنیم، بلکه به جای همه اینها باید دعا کنیم که این جنگ درگیرد و همه دنیا را در کام خود بکشد؛ زیرا این جنگ، بخشی از طرح‌های آسمانی است (هال‌سل، ۱۳۸۴، ص ۷۱). اساساً اصطلاح «صهیونیست مسیحی»، هرچند ممکن است صهیونیسمی را به ذهن متبادر کند که از «انگیزه‌های مذهبی ناشی از کتاب مقدس» نشئت گرفته است، ولی واقعیت این است که «انگیزه‌های سیاسی» از همان آغاز، از پرهیزگاری و اعتقادهای مذهبی آنان مهم‌تر بود (هال‌سل، ۱۳۸۴، ص ۲۲۰).

نتیجه‌گیری

آنچه گذشت این نتیجه به دست می‌آید که صهیونیسم سیاسی حرکتی دینی و مذهبی در آیین یهودیت نیست؛ بلکه مولود ملی‌گرایی یهودی و صهیونیسم مسیحی قرن ۱۹ است. تحقیق حاکی از این است که سرچشمه صهیونیسم فرهنگی، در تورات و تلمود یهود است، اما صهیونیسم سیاسی، با تورات همساز نیست. منشأ اصلی آن، در مسیحیت پیوریتان آمریکا و انگلستان است. البته این به این معنا نیست که طلایه‌داران صهیونیسم سیاسی، مسیحی شده باشند، بلکه منشأ و خاستگاه اندیشه‌های آنها در تفکر مسیحیت پیوریتان است. طلایه‌داران صهیونیسم فرهنگی، متعهد به دین و مذهب بودند، ولی طلایه‌داران صهیونیسم سیاسی، اساساً منکر خدا و مذهب بودند. براین اساس، می‌توان گفت: مکتبی که برای جهانیان مشکل‌آفرین است، صهیونیسم سیاسی است که ریشه در باورهای خطرناک صهیونیسم مسیحی دارد، نه صهیونیسم فرهنگی و دینی.

تفاوت‌های این دو اندیشه را می‌توان این گونه بیان کرد: مهم‌ترین اختلاف واقعی این دو عبارت است از: صهیونیسم فرهنگی، تعجیل برای رفتن به فلسطین را بدعت و حرام می‌داند؛ زیرا آنان معتقدند: همان‌گونه که حضرت موسی و کوروش ما را به ارض موعود بردند، باید صبر کرد تا ماشیح هم ظهور کند و ما را به ارض موعود ببرد. تا پیش از ظهور پیوریتان‌ها، تبلیغ علمای یهودی از ماشیح این گونه بود که از سال ۷۰م در آوارگی بزرگ واقع شدیم. باید منتظر ماشیح باشیم، تا ما را مجدداً به سرزمین موعود

بازگرداند. از این رو، خودمان حق نداریم برویم. در حالی که صهیونیسم سیاسی معتقد است: باید با بازگرداندن یهود به سرزمین موعود (فلسطین)، به بازگشت مسیح سرعت ببخشد. از این رو، هر متصل نقش «موسی» جدید را در رفتن یهودیان به ارض موعود ایفا کرد.

صهیونیسم فرهنگی، با استناد به تورات و تلمود، تأکید دارد که پیش از ظهور ماشیح، نباید حکومت سیاسی در فلسطین تشکیل شود. اما صهیونیسم سیاسی، بر این باور است که باید زمینه ظهور ماشیح را با تشکیل حکومت سیاسی در فلسطین فراهم کرد.

صهیونیسم فرهنگی توقیت را حرام کردند. در حالی که صهیونیسم سیاسی، زمان خاصی برای ظهور مسیح مشخص کردند.

دیدگاه صهیونیسم فرهنگی، درباره مهاجران و مجاوران فلسطین این است که امور زندگی خود را از طریق صدقه‌هایی که ثروتمندان یهودی عالم می‌فرستند، بگذرانند تا ماشیح ظهور کند و ثروت عالم را به آنان بدهد. در حالی که صهیونیسم سیاسی، به دنبال ایجاد یک حکومت سیاسی، با هر نوع غلبه بر فلسطین است؛ زیرا همسو با این باور پیوریتان‌هاست که مسیح که اولین بار آمد، امپراطوری روم، دولت یهود و معبد وجود داشت. پس باید دولت یهود و معبد وجود داشته باشد، تا مسیح بازگشت کند.

منابع

- اپستاین، ایزیدور، ۱۳۸۵، *یهودیت، بررسی تاریخی*، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.
- ایوانف، یوری، ۱۳۵۳، *صهیونیسم*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، امیرکبیر.
- جریس، صبری، ۱۹۷۷، *تاریخ الصهیونیه، الجزء الاول، التسلسل الصهیونی الی فلسطین*، بیروت، مرکز الابحاث، منظمة التحرير الفلسطينية.
- رجبی، محمد، ۱۳۹۰، *صهیونیسم مسیحی و جایگاه آن در ایالات متحده آمریکا*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- زعیترا، اکرم، بی تا، *سرگذشت فلسطین*، ترجمه اکبر هاشمی رفسنجانی، قم، حکمت.
- ژیلبرت و لیبی کلاپرمن، ۱۳۵۴، *تاریخ قوم یهود*، تهران، انجمن فرهنگی اوتصرهتورا.
- سایزر، استیون، ۱۳۸۶، *صهیونیسم مسیحی نقشه راه به سوی آرمدگدون*، ترجمه حمید بخشنده و قدسیه جوانمرد، قم، طه.
- سوکولوف، ناهوم، ۱۳۷۷، *تاریخ صهیونیسم*، ترجمه داود حیدری، تهران، مطالعات تاریخ معاصر.
- الشریف، رجینا، ۱۴۰۶ق، «*الصهیونیة غیرالیهودیة*»، ترجمه احمد عبدالله عبدالعزیز، *المعرفة*، ش ۹۶.
- شولتز، ساموئل، بی تا، *عهد عتیق سخن می گوید*، ترجمه مهرداد فاتحی، بی جا، آموزشگاه کتاب مقدس.
- شیرازی، سیدمحمد، ۱۳۷۸، *دنیا بازیچه یهود*، ترجمه سیدهادی مدرسی، اصفهان، حجت.
- صاحب خلق، نصیر، ۱۳۸۵، *پروتستان تنیزم، پیوریتانیزم و مسیحیت صهیونیستی*، چ چهارم، تهران، هلال.
- صفا تاج، مجید، ۱۳۸۸، *دانشنامه صهیونیسم و اسرائیل*، تهران، آرون.
- کهن، ا، ۱۳۵۰، *گنجینه ای از تلمود*، ترجمه امیرفریدون گرگانی، تهران، زیبا.
- کریستون، جولیس، ۱۳۷۷، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ترجمه حسین توفیقی، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- کلباسی، حسین، ۱۳۸۸، *هزاره گرای در سنت مسیحی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.
- گاردوی، روژه، ۱۳۶۴، *ماجرای اسرائیل صهیونیسم سیاسی*، ترجمه منوچهر بیات مختاری، مشهد، آستان قدس رضوی.
- لنگ، شون، ۱۳۹۲، *تاریخ قرن بیستم*، ترجمه مهرک ایوانلو، تهران، آوندانش.
- لیلیانتال، آلفرد، ۱۳۷۹، *ارتباط صهیونیستی*، ترجمه سیدابوالقاسم حسینی، بی جا، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ماضی، محمد، ۱۳۸۱، *سیاست و دیانت در اسرائیل*، ترجمه سیدغلامرضا تهامی، تهران، سنا.
- مبلغی آبادانی، عبدالله، ۱۳۷۶، *تاریخ ادیان و مذاهب جهان*، قم، حر.
- مسیری، عبدالوهاب، ۱۳۷۴، *صهیونیسم*، ترجمه لواء رودباری، تهران، وزارت امور خارجه.
- مسیری، عبدالوهاب، ۱۳۸۲، *دایرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم*، ترجمه مؤسسه فرهنگی مطالعات و

پژوهش‌های تاریخ خاورمیانه، تهران، دبیرخانه کنفرانس بین‌المللی حمایت از فلسطین.

موشه، منوهین، ۱۳۵۹، *منتقدان یهودی صهیونیسم*، ترجمه وازریک درساهاکیان، تهران، سروش.

نجیری، محمود، ۱۳۸۴، *آرمگدون، نبرد آخرالزمان به روایت مسیحیان صهیونیست*، ترجمه قیس زعفرانی و رضا

عباسپور، تهران، هلال.

نویهض، عجاج، ۱۳۷۳، *پروتکل‌های دانشوران صهیون*، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد، آستان قدس رضوی.

نیکیتینا، گالینا، ۱۳۵۲، *دولت اسرائیل*، ترجمه ایرج مهدویان، تهران، پویا.

هالسل، گریس، ۱۳۸۴، *تدارک جنگ بزرگ*، ترجمه خسرو اسدی، چ دوم، تهران، رسا.

هلال، رضا، ۱۳۸۳، *مسیح یهودی و فرجام جهان*، ترجمه قیس زعفرانی، تهران، هلال.

ویور، مری جو، ۱۳۸۱، *درآمدی به مسیحیت*، ترجمه حسن قنبری، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

Cave, Alfred, 1996, *The Pequot War*, U.S.A, University of Massachusetts press.

Avineri, Shlomo, 1981, *the Making of Modern Zionism: The intellectual origins of the jewish state*, London, Weienfeld and Nicolson.

Bernavi, Eli, 1992, *A Historical Atlas Of The Jewish People: From the time of the patriarchs to the present*, London, Hutchinson press.

Buddenbaum, Judith Mitchell, 1998, *Reporting News About Religion: An Introduction For Journalists*, U.S.A, Blackwell Publishing.

Findley, Paul, ۱۹۸۹, *They Dare to speak out: people and institutions confront israels lobby*, Illinois, Lowrence hill Book.

Katz, Jacob, 2007, *Zionism in: Encycolopedia judaica*, vol.21, Jerusalem: Keter PUBLISHING HOUSE LtD.

Medoff, Rafael and I. Waxman, Chaim, 2009, *The A to Z of Zionism*, Lanham, The Scarecrow Press, Inc.

Raskas, Bernard Solomon, 2001, *Seasons of the mind*, U.S.A, Lerner Publications Company.

Tivnan, Edward, ۱۹۸۷, *the lobby: Jewish Political Power and American foreign Policy*, New York, Simon & Schuster.

Wolff, Anita, 2006, "Zionism" in *Encyclopedia Concise Britannica*, London.